

ادیان و مذاهب (مسیحیت)



پولس را دومین مؤسس آیین مسیحیت می دانند. او که زمانی از مخالفان حضرت عیسی(علیه السلام) بود و برای اذیت و آزار شاگردان و پیروان اولیه ی عیسی(علیه السلام) تلاش می کرد، ناگاه با ادعای مکاشفه، توبه کرد و به تبلیغ...

پولس را دومین مؤسس آیین مسیحیت می دانند. او که زمانی از مخالفان حضرت عیسی(علیه السلام) بود و برای اذیت و آزار شاگردان و پیروان اولیه ی عیسی(علیه السلام) تلاش می کرد، ناگاه با ادعای مکاشفه، توبه کرد و به تبلیغ می کرد، اما مسیحیتی که او آن را تبلیغ می کرد، مسیحیتی نبود که حضرت عیسی و حواریان راستینش منادی آن بودند، بلکه آیینی ابداعی و التقاطی بود که خود پولس از آمیختن افکار گوناگون یونانی، یهودی، مصری و... به وجود آورده بود و به نام بشارت عیسی آن را ترویج می کرد. ما برای شناختن آیین حضرت عیسی(علیه السلام) و تفکیک آن از انحرافات، در دو مقاله ی آتی به بررسی برخی از انحرافات وارد شده، به خصوص تثلیث، که برجسته ترین انحراف در مسیحیت موجود است، پرداخته ایم.

چه انحراف هایی در دین مسیحیت به وجود آمده است؟

رسول رضوی

از دیدگاه اسلام، خداوند پیامبرانی را فرستاده است تا انسان ها را به سوی سعادت و نیک فرجامی رهنمون شده و آنها را به راه راست هدایت کنند. حضرت عیسی(علیه السلام) نیز پیامبری بود که همانند پیامبران پیش از خود مبعوث شده بود تا با تبلیغ پیام خدا، حجت الهی را به انجام رساند؛ از این رو در قرآن کریم در توصیف حضرت عیسی(علیه السلام) و نقش وی در ابلاغ دین، می خوانیم:

و به دنبال آنها (پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود، تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود...[1].

و حضرت عیسی(علیه السلام) نیز جز رسالت الهی ادعایی نداشت و در معرفی خود می فرمود:

من بنده ی خدایم. او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.[2]

حضرت عیسی(علیه السلام) در آغاز بعثت خود یارانی را برگزید تا به نشر دین الهی کمک کنند و به آنان فرمود:

چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم...[3].

طبق نقل انجیل متی، تعداد این شاگردان دوازده نفر بود[4] و «عیسی ایشان را به مأموریت فرستاد و چنین گفت: نزد غیریهودیان و سامریان نروید، بلکه فقط نزد قوم اسرائیل که گوسفندان گم شده ی خدا هستند بروید و به ایشان خبر دهید که خداوند ملکوت خود را برقرار می سازد[5]».

در پی فرمان مذکور، حواریون با استعانت از خداوند نشر آموزه های عیسی(علیه السلام) را آغاز و آن حضرت را در تبلیغ دین یاری کردند و بعد از عروج وی نیز از مأموریتشان سر باز نزدند و در اورشلیم و شهرهای اطراف به دعوت مردم به دین مسیح ادامه دادند و اولین کلیسای مسیحی، یعنی «کلیسای رسولان» را بر اساس آموخته های خود از حضرت عیسی(علیه السلام)، بنیان نهادند.[6]

در آن زمان که شاگردان حضرت عیسی(علیه السلام) سرگرم سروسامان دادن به امور تازه مسیحیان بودند، شخصی به نام «شاؤول» که نام یونانی «پولس» داشت، سرگرم اذیت و آزار مسیحیان بود و تعقیب و شکنجه ی آنان را جزو وظایف دینی و اعتقادی خود می شمرد؛ ولی ناگاه، با این ادعا که مکاشفه ای برایش رخ داده است، به مسیحیت گروید و تبلیغ این دین را سرلوحه ی کار خود قرار داد[7] و، بدین ترتیب، بزرگ ترین تحول را در تاریخ مسیحیت به وجود آورد و آن را به دو برهه ی مسیحیت قدیم و مسیحیت جدید تقسیم کرد. این تحول به قدری مهم و سرنوشت ساز بود که برخی از دانشمندان مسیحی، پولس را دومین مؤسس مسیحیت لقب دانسته اند.[8]

موفقیت پولس در تأسیس مسیحیت جدید زمانی کامل شد که وی، برخلاف ادعای انجیل متی که می گوید حضرت عیسی فقط برای هدایت یهودیان آمده بود،[9] به میان اقوام غیر یهود رفت و آنان را به دین مسیحیت دعوت کرد و ادعا نمود که «خداوند به من فرمود: من تو را تعیین کردم تا برای اقوام غیریهود، نور باشی و ایشان را از چهار گوشه ی دنیا به سوی من راهنمایی کنی.»[10] و برای این که به تعداد هواداران خود بیفزاید، به نسخ و تحریف آموزه های حضرت عیسی(علیه السلام) پرداخت که در ذیل به چند نمونه از این تحریف ها اشاره می شود:

1. انحراف از توحید

اناجیل هم نوا (متی، مرقس، لوقا) سعی در بیان سیره و موعظه های حضرت عیسی(علیه السلام) داشته، تأکید بر الوهیت آن حضرت ندارند؛ به عنوان مثال، انجیل متی عیسی(علیه السلام) را موسای جدید معرفی می کند که شریعت تازه ای آورده است؛[11] و اگر از او تعبیر به پسر خدا می کنند به دلیل سنتی است که از یهودیت به ارث برده اند. از دیدگاه اناجیل هم نوا، لقب پسر خدا، به عیسی(علیه السلام) اختصاص ندارد و تمام مؤمنان، فرزندان خداوند هستند؛ چنان که در انجیل متی به نقل از عیسی (علیه السلام) می گوید:

خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم می کوشند؛ زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.[12]

و هم چنین نقل می کند که آن حضرت به شاگردان خود تعلیم داد تا در دعاها ی خویش خدا را پدر آسمانی بخوانند.

لکن پولس از این امر سوء استفاده کرده، برای عیسی(علیه السلام) مقام الوهیت قائل شد و آن حضرت را هم ذات خداوند شمرد. وی در نامه ای به مسیحیان روم می نویسد:

[عیسی] با زنده شدنش پس از مرگ، ثابت کرد که فرزند نیرومند خدا و دارای ذات مقدس الهی است.[13]

و در جای دیگر اعلام کرد که مسیح چهره ی دیدنی خدای نادیدنی است. او فرزند خداست و بر تمام موجودات برتری دارد و در واقع تمام هستی به وسیله ی عیسی مسیح به وجود آمد...[14].

بنابراین، وی نه تنها توحید ذاتی بلکه توحید در خالقیت و توحید در ربوبیت را انکار کرد و تثلیثی را پایه گذاری کرد که در اوایل قرن چهارم در شورای نقیه به عنوان اعتقاد مسیحیان تصویب شد و اعلام کردند که:

مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق از یک ذات یا پدر... لعنت باد بر کسانی که می گویند: زمانی بود که او وجود نداشت و یا این که پیش از آن که وجود یابد، نبود، یا آن که از نیستی به وجود آمد، و بر کسانی که اقرار می کنند وی از ذات یا جنس دیگری است، یا آن که پسر خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است. [15]

2. تحریف مفهوم نبوت

تلقی تمام ادیان از مسأله ی «نبوت» این است که خداوند انسان های برگزیده ای را برای هدایت مردم می فرستد و توسط آنان وحی را بر مردمان ابلاغ می کند و حضرت عیسی نیز یکی از همین پیامبران الهی بود که برای هدایت مردم و ابلاغ وحی الهی آمده بود؛ لکن پولس با طرح نظریه ی «گناه جلیلی» ادعا نمود که حضرت عیسی، برخلاف سایر پیامبران، موجودی قدیم، ازلی و دارای ذات الهی است که، این بار، خود برای هدایت انسان ها آمده و با «فداء» شدن عهد جدیدی را آغاز نموده است. در نامه ای به عبرانیان می خوانیم:

در زمان های گذشته، خدا به وسیله ی پیامبران، اراده و مشیت خود را به تدریج بر اجداد ما آشکار می فرمود. او از راه های گوناگون، گاه در خواب و رؤیا، گاه حتی روبه رو با پیامبران سخن می گفت؛ اما در این ایام آخر او توسط فرزندش با ما سخن گفت... فرزند خدا، منعکس کننده ی جلال خدا و مظهر دقیق وجود اوست؛ او با کلام نیرومند خود تمام عالم هستی را اداره می کند؛ او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند و ما را پاک ساخته، گذشته ی گناه آلود ما را محو نماید... [16]

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که پولس علاوه بر توحید که از ارکان دعوت حضرت عیسی(علیه السلام) بود، نبوت و مفهوم آن را نیز تحریف نمود و هدف از نبوت و تبلیغ دین را واژگونه نشان داد.

3. نسخ شریعت

انجیل متی نقل می کند که عیسی(علیه السلام) می گفت:

گمان میرید که آمده ام تا تورات موسی و نوشته های سایر انبیا را منسوخ کنم، من آمده ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم... پس اگر کسی از کوچک ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچک تر خواهد بود... [17]

اما پولس که برای مقابله با پیروان راستین حضرت عیسی(علیه السلام) به هواداران بیشتری نیاز داشت، برای افزودن به تعداد آنها، ضمن دعوت غیریهودیان به آیین مسیحیت، آنان را از انجام تکالیف تورات معاف ساخته، دیگر مسیحیان را که معتقد بودند «تمام غیریهودیان که مسیحی شده اند باید ختنه شوند و تمام آداب و رسوم یهود را نگاه دارند»، [18] وادار به قبول نسخ احکام تورات ساخت و، بدین ترتیب، «اباحی گری» را جای گزین دین حضرت عیسی نمود.

4. اطاعت از حاکمان ظالم

از گزارش های انجیل می توان نتیجه گرفت که حضرت عیسی شخصیتی انقلابی و مبارز بود و برای اصلاح جامعه قیام کرده بود و به مردم می گفت:

گمان میرید که آمده ام صلح و آرامش را در زمین برقرار سازم، من آمده ام تا شمشیر را برافرازم. [19]

و هم چنین شاگردان خویش را به دفاع مسلحانه در مقابل ظالمان دعوت می کرد و می گفت:

کسی که شمشیر ندارد، جامه ی خود را بفروشد و آن را بخرد... [20]

آن حضرت نه تنها از حاکمان و پادشاهان جور اطاعت و با آنان همراهی نمی کرد، بلکه در تحقیر «هیرودیس»، پادشاه منطقه ی جلیل، وی را «روباه» می نامید؛ [21] اما پولس اطاعت از حاکمان جور را تبلیغ می کرد و اطاعت از آنان را اطاعت از خداوند می نامید؛ چنان که در نامه ای به مسیحیان روم، که حاکمانشان همگی بت پرست بودند و به آزار مسیحیان می پرداختند و حتی پطرس، بزرگ حواریون نیز به دست همین قیصرهای بت پرست به قتل رسید، می نویسد:

مطیع دولت و قوانین آن باشید؛ زیرا آن را خدا برقرار کرده است. در تمام نقاط جهان، همه ی دولت ها را خدا بر سر قدرت آورده است؛ پس هر که از قوانین کشور سرپیچی کند، در واقع از فرمان خدا سرپیچی کرده است و البته مجازات خواهد شد. [22]

در نهایت، ذکر این نکته لازم است که تحریف ها و بدعت های پولس به موارد مذکور محدود نمی شود و بعد از وی نیز تربیت یافتگان مکتب وی، راه استاد را ادامه دادند و مسیحیت پولس ساخته را حاکم علی الاطلاق کردند و تقریباً بیشتر آثار و علایم مسیحیتی را که حواریان راستین حضرت عیسی(علیه السلام) تبلیغ کرده بودند، از بین بردند.

تفاوت های موجود میان دیدگاه اسلام و مسیحیت در مورد شخصیت حضرت عیسی(علیه السلام) چیست؟

حسن تهرانی

مهم ترین منبع شناخت دیدگاه مسیحیت نسبت به شخصیت عیسی(علیه السلام)، انجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) است و ماجرای تولد وی بیشتر در انجیل متی و لوقا آمده است؛ و مهم ترین منبع شناخت نظر اسلام نسبت به عیسی بن مریم(علیه السلام) قرآن است. در آیات زیادی از قرآن، از جمله در سوره ی «مریم» داستان زندگی آن حضرت بیان شده است. برخی از نکات جزئی زندگی عیسی(علیه السلام) که در انجیل ها آمده، در قرآن نیامده است؛ از جمله این که عیسی در شهر ناصره، در استان جلیل، به دنیا آمده [23] و ولادتش در ایام زمامداری هیرودیس، پادشاه بیت لحم، بوده است [24] و پس از بازداشت و زندانی شدن یحیی، عیسی به استان جلیل آمد و مزده ی خدا را اعلام فرمود. [25]

هر دو منبع مسیحیت و اسلام نکات مشترکی درباره ی شخصیت عیسی(علیه السلام) بیان داشته اند و آن این که عیسی(علیه السلام) از دختری باکره به نام مریم به دنیا آمده [26] و چنین ولادتی توسط روح القدس به انجام رسیده [27] و سرانجام این که مسیح دارای معجزات فراوانی بوده است؛ [28] ولی علی رغم این مشترکات، نوع نگاه مسیحیت به عیسی(علیه السلام) با نوع نگاه اسلام به مسیح، تفاوت های اساسی دارد. بیان و تحقیق همه ی این تفاوت ها در این مختصر نمی گنجد، به همین دلیل، ما به بیان و نقد سه مسئله ی عمده می پردازیم که در خود مسیحیت نیز کشمکش و نزاع هایی را به وجود آورده است. این سه مسئله ی مهم درباره ی شخصیت مسیح عبارت اند از:

تثلیث، الوهیت و به صلیب کشیده شدن.

تثلیث

تثلیث به این معناست که خداوند در سه شخص، خدای پدر، خدای پسر و روح القدس ظهور یافته است. به این ترتیب «خدا در عین حال که از نظر تعدد یکی است، در سه شخصیت، یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس موجود است. این سه در ازلیت، قدرت و جلال با هم برابرند و هر یک از آنها از همه ی صفات الهی

نقد نظریه ی تثلیث

اولاً، چنین اعتقادی در میان مسیحیان اولیه جایی نداشته و گفته شده است که اولین بار این عقیده را پولس وارد مسیحیت نموده است [30] و بعدها، بر اساس مصوبه ای که شورای اسقف های اعظم کلیسا در 325 میلادی در شهر نیکائیه منتشر نمودند، این عقیده جزئی از ایمان مسیحی شمرده شد. [31]

ثانیاً، عقیده به تثلیث با عقل ناسازگار است؛ زیرا محال است که یک چیز، در عین این که یکی است، سه چیز باشد. [32]

دیگر این که، هر یک از آن سه چیز را اگر نامحدود بدانیم، تعددبردار نیست و اگر محدود بدانیم، مستلزم نقص است که با وجود خداوند نمی سازد. به خاطر همین عدم درک عقل است که الهیون در مسأله ی تثلیث دچار سرگردانی شده [33] و اعتقاد به تثلیث را صرفاً یک تعبد قلبی دانسته اند که عقل آن را نمی فهمد و، به همین دلیل، مسیحیت تمایلی به پذیرش آن ندارد. [34]

ثالثاً، قرآن تثلیث را ناشی از غلو در دین دانسته و آن را ردّ می کند. [35] اسلام عیسی (علیه السلام) را فرزند مریم و فرستاده ی خدا، [36] و خدا را معبودی یگانه می داند که از داشتن فرزند منزه است. [37] از نظر قرآن، کسانی که خداوند را یکی از سه خدا می دانند، کافرند. [38] قرآن آفرینش عیسی (علیه السلام) را همانند خلقت آدم (علیه السلام) می داند [39] و آن را نشانه و آیه ای الهی و رحمتی از ناحیه ی خود بر مردم [40] و نشانی از قدرشناسی نسبت به عظمت مقام مادرش مریم می داند. [41]

الوهیت

یکی دیگر از عقاید مسیحیت، قائل شدن جنبه ی الوهیت برای عیسی است؛ به این معنا که مسیح را تجلی ذات خدا می داند. سرگذشت مسیحیت، تاریخ دیانتی است که از عقیده به تجسم الهی در جسد شارع و بانی آن ناشی شده است. [42]

نقد نظریه ی الوهیت

اولاً، چنین اعتقادی در میان مسیحیان اولیه وجود نداشت و مسیحیان اولیه بر این باور بودند که مسیح انسانی است که از دو جنبه ی الهی و انسانی برخوردار است. اولین بار، پولس رسول، برای مسیح جنبه ی الوهیت قائل شد و انجیل یوحنا دیدگاه مشابهی را برای حیات ازل مسیح در نظر گرفت. [43]

ثانیاً، حتی براساس متون مسیحی، خود عیسی (علیه السلام) مقام الوهیت را از خود نفی می کند [44] و خود را دارای رسالتی از جانب خدا می داند؛ زیرا من از جانب خود سخن نمی گویم، بلکه پدر که مرا فرستاده، به من وصیت کرده که چه بگویم و به چه چیز سخن بگویم. [45]

و بر جنبه ی انسانی خود که فارغ از هرگونه الوهیت است، تأکید می کند:

و من انسانی هستم که با شما به حقی که از ناحیه ی خدا شنیده ام سخن می گویم. [46]

ثالثاً، قرآن با نقل داستان زندگی مسیح، بر جنبه ی بشری بودن وی تأکید دارد [47] و برای وی مقام رسالت قابل است. [48]

پذیرش بندگی خدا از ناحیه ی عیسی (علیه السلام)، به طوری که اولین سخن وی آگاه نمودن مردم بر این مطلب بوده است [49] و نیز، دعوت مردم به قبول عبودیت خداوند، بهترین گواه بر عدم الوهیت مسیح است. [50] قرآن اراده ی مطلق خدا را در این که اگر بخواهد مسیح و مادرش و انسان های دیگر را هلاک کند، کسی را یارای آن نیست که جلوی چنین امری را بگیرد، دلیل بر عدم الوهیت عیسی (علیه السلام) می داند. [51]

به صلیب کشیده شدن عیسی به منزله ی کفاره

مسیحیان معتقدند که آدم با خوردن میوه ی درخت نهی شده، خود و همه ی اولادش را مستوجب عقوبت کرد؛ و چون خداوند متّصف به دو صفت عدل و رحمت است و نادیده گرفتن چنین خطایی با عدلش نمی سازد و از دیگر سو، عقاب نمودن بندگان با رحمتش ناسازگار است، پسر خود عیسی را به زمین فرستاد تا دشمنان با به صلیب کشیدنش وی را فدای بشریت سازند و همه ی انسان ها را از بار گناه برهانند؛ [52] و به این وسیله خشم خداوند در مجازات انسان ارضا گردید. [53]

نقد نظریه ی کفاره

اولاً، نظریه ی فدیّه، بدعتی است که پولس وارد مسیحیت نمود و تا قبل از وی اثری از آن در مسیحیت دیده نمی شود. [54]

ثانیاً، مسئله ی کفاره به عنوان بازخرد گناه اولیه را عقل نمی تواند درک نماید. [55] خداوند در برابر کسی مسئول نیست که بخواهد قربانی را در برابر وی انجام دهد. آیا خداوند قربانی نمودن عیسی (علیه السلام) را در پیشگاه خود انجام داده است؟!

ثالثاً، قرآن به صلیب کشیده شدن عیسی (علیه السلام) را نمی پذیرد و معتقد است که فرد دیگری اشتهاً به جای وی به صلیب کشیده شده [56] و خداوند، عیسی (علیه السلام) را با جسم و روح به آسمان برده است؛ [57] از آن گذشته، با توجه به غنای ذاتی خداوند و رحمت بی انتهایش، چه لزومی دارد که برای بخشش بشر، ثمن و فدیّه دریافت کند؟

افزون بر این که، به نظر اسلام، تمام انبیای الهی معصوم اند و آدم (علیه السلام) مرتکب هیچ گناهی نشده است تا با فدا شدن عیسی (علیه السلام) گناه او و فرزندانیش که از وی به ارث برده اند، بخشوده شود.

[1]. مانده: 46.

[2]. مریم: 30.

[3]. صف: 14.

[4]. انجیل متی، باب 1/10.

[5]. انجیل متی، باب 5/10 - 7.

[6]. عهد جدید، اعمال رسولان، باب 1 تا 8.

[7]. عهد جدید، اعمال رسولان، باب 3/22 - 17.

[8]. جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، 1370 ش)، ص 613؛ هم چنین رک: توماس

میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، (مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ دوم، 1381)؛ ص 54، در برخی از احادیث، ائمه ی معصومین (علیهم السلام)

نیز پولس را مسئول گمراهی مسیحیان برشمرده اند. علامه محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 8، ص 311.

[9]. انجیل متی، باب 15/10 و 24/15.

- [10]. عهد جدید، اعمال رسولان، باب 47/13.
- [11]. کلام مسیحی، ص 45.
- [12]. انجیل متی، باب 10/5.
- [13]. عهد جدید، رومیان، باب 4/1.
- [14]. عهد جدید، کولسیان، باب 15/1 و 16.
- [15]. میلر، و.م. تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه ی علی نخستین، (انتشارات حیات ابدی)، ص 244.
- [16]. عهد جدید، عبرانیان، باب 1/1 - 4.
- [17]. انجیل متی، باب 17/5 و 19.
- [18]. اعمال رسولان، باب 5/15.
- [19]. انجیل متی، باب 34/11.
- [20]. انجیل لوقا، باب 36/22.
- [21]. همان/ 32.
- [22]. رومیان، باب 1/13 و 2.
- [23]. ر.ک: لوقا، باب اول / 26 - 38 و نیز متی، باب اول، / 18 - 25.
- [24]. ر.ک: متی، باب دوم.
- [25]. ر.ک: مرقس، باب اول، متی، باب سوم، لوقا، باب های سوم و چهارم.
- [26]. ر.ک: لوقا، باب اول/ 26 - 38 و قرآن، آل عمران: 47 و مریم: 20 - 21.
- [27]. ر.ک: لوقا، باب اول / 26 - 38; و قرآن، نساء: 171.
- [28]. متی، باب نهم / 18 - 22; مرقس، باب پنجم; لوقا، باب هشتم; متی، باب نهم، / 27 - 34 و نیز باب های چهاردهم و پانزدهم; مرقس، باب های ششم و هشتم; لوقا، باب نهم; یوحنا، باب ششم و قرآن، آل عمران; 49، مائده; 110 - 115، مریم; 29 - 33.
- [29]. خداوند ما عیسی مسیح، جان والوورد، ترجمه ی مهرداد فاتحی، (کلیسای جماعت ربانی)، ص 2 - 3.
- [30]. ر.ک: دکتر احمد شلبی، مقارنه الادیان، ج 2 (مسیحیت)، (قاہرہ: مکتبة النهضة العصرية، ج 4، ص 138).
- [31]. گروه نویسندگان، جهان مذهبی: ادیان در جوامع امروز، ترجمه ی دکتر عبدالرحیم گواهی، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ اول، 1374)، ص 733 و نیز ر.ک: دکتر احمد شلبی، همان، ص 147 - 148.
- [32]. ر.ک: علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 6، ص 73 و نیز مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 224.
- [33]. کری ولف، درباره ی مفهوم انجیل ها، ترجمه ی محمد قاضی، (انتشارات فرهنگ، چ دوم)، ص 20 - 21.
- [34]. جان والوورد، همان، ص 8.
- [35]. نساء: 171.
- [36]. نساء: 171 و مائده: 75.
- [37]. نساء: 171 و مریم: 35.
- [38]. مائده: 73.
- [39]. آل عمران: 59.
- [40]. مریم: 21 و تفسیر آن: تفسیر المیزان، ج 14، ص 42; تفسیر نمونه، ج 13، ص 35 و طنطاوی، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ چهارم، 1412 هـ، 1991 م)، ج 10، ص 8.
- [41]. آل عمران: 42 و مؤمنون: 50.
- [42]. جان. بی. ناس، تاریخ ادیان، ترجمه ی علی اصغر حکمت، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ چهارم، 1370)، ص 575، و ر.ک: جهان مذهبی، ص 718.
- [43]. ر.ک: جهان مذهبی، ص 718 - 720.
- [44]. ر.ک: مرقس، باب دهم / 14، باب پانزدهم / 34، باب اول / 35، لوقا: باب پنجم / 16; یوحنا باب بیستم / 17 و نیز باب هشتم / 31 و 40 و باب هفدهم / 3.
- [45]. یوحنا: باب 5012.
- [46]. یوحنا، باب هشتم / 40 و ر.ک: جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه ی محمود تفضلی، (انتشارات امیرکبیر، چ نهم، 1372)، ج 1، ص 187.
- [47]. مریم: 16 - 33.
- [48]. نساء: 171; مائده: 75 و صف: 6.
- [49]. مریم: 30.
- [50]. آل عمران: 51; مائده: 72 و 118 و زخرف: 59.
- [51]. مائده: 17.
- [52]. ر.ک: المنار، محمد رشید رضا، (بیروت: دار المعرفة)، ج 6، ص 24 - 25.
- [53]. جان والوورد، همان، ص 134.
- [54]. ر.ک: جهان مذهبی، ص 705، و ویل دورانت، تاریخ تمدن، گروه مترجمین، (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، 1367)، ج 3، ص 689.
- [55]. ر.ک: کری ولف، همان، ص 19.
- [56]. نساء: 157 و تفسیر آن در المیزان، ج 5، ص 133.
- [57]. آل عمران: 55 و تفسیر آن در المیزان، ج 3، ص 206.

